

مرکز میکروفلم نور۔ ایمان احمد
این کتاب در کتابخانه
آفت زردان رسید گردید
تاریخ ۱۲۸۱/۰۷/۰۶ - خوارزم

تدبر و اعتبار
باقی و اینده
فوق الارض حرکت داند
سایه برایشان آرام بپوشد
آرامی پسند آید قدرت را بدینا تفکر و استیصال
بیامیزد
و این بخوشید در روزی
و شاید که شما سعادتمندان خدای رب رفعت روز و شب
بر روز آورده روزی بدهد غلوت شب هر آن ناجان ریش را زرد گوید بوی
حیوانات خوش روزها را بدهد و غایت تمام تا بدیشان کار کرد نظام
روزی به اندک خدای مویست بسیار نکو این تا تقایع بعد از تعظیم است
گویند عباد ایشان می آید بودید که آن را بدین شریک
با عباد و عباد ایشان و بیرون نبردند و کوهی
بیکبار و از ایشان یعنی سعادتمندان را بر کوه آیم پس بگویم مراقتار از ایشان
شخصی که دارید شریک و ندید پس بدانند که کام را اندر راستی
با عبادت با و صید با حجت مراد است و بگویم که در ایشان
بودند که بر می یافتند از آن باطل با اسد شفاعت که بیان میداشتند
که فارون بود از قوم موسی علیه السلام تعلیمی گوید هم موسی علیه السلام
بوده و گفته اند وی خواهد که موسی علیه السلام بود و اصرار است که موسی علیه السلام بوده

و ببال و ناله و غوغا و شوق **که ملک تمام مابین خواهد بود** و نیز هر چه در زمین است
 از رود و درختان بکین عزم سفر هر چه آنچه که گزین خواهد بود و گفته اند که در این سفر
 خود را بفرستد بآن عقل را از راه گشتن باشد پسند کن و شکون نمایا با سنگان خدای
 همچنانکه که کرد است خدایا و نیت فرستاده بسوی تو و بجوی تاباکار
 به پیاد کری و تکبر در زمین بدست می که خدایا دوست خدایا
 نشاد کنند که باین نیت قاض و تعظم کنند گفت قارون در جواب ایشان جز این
 نی که داده اندم این مال را یعنی بن دادند بدانشی که نزد یک من است یعنی علم
 نوریه همه را علم بنی اسرائیل بدان یا علم تجارت و مرغبت و سایر مکاسب یا داناده بکینه ایست
 علیه اسلام و از او برداشته و آنکه مراد علم نمیا است که موسی علیه السلام بخوار خود آموخته بوده
 و در قارون ترا تعجب دارد **آیا دانست قارون یعنی دانسته بود** و در نوریت خوانده و از
 میر و حیات شنید بدست می که خدایا **تحقیق حدیث کرده است** بشرایق
 از اهل روزگارها **کسی را که او سخت تر بوده از او** از روی
 و بقیه از هر دو جمع مال منقض شده آن که چرا در دست نبشت و بسطت
 و حریت مان معز در نزد با وجود شد بدان که از قوی تر و غنی تر را حدیث کردیم پس از روی
 بدیده بیدار **و بسبب خواهد شد** از کافران خود که کار را
 یعنی مشرکان چه ایشان بسیار ایشان خواهند شناخت بعرف المجرمون بسببهم یا ایشان را
 سوال استقام نخواهد بود چه حق تعالی است بران با سوال معاصیه نباشد زیرا که بحسب باب
 خواهند رفت **پس بیرون آمدن از درون روزه** بر قوم خود
 که این سخن را استر سمیع درین زمین و آتش افشانه و مایه او خدایا و بشارت

محمد بن قارون: پیوسته نامت است و پدر موسی علیه السلام عمرانه بن قادت و قاضی از اولاد
 لاوی بن یعقوب علیه السلام قارون را از عاقبت خود جدا کرد و در میان طاعت منور خواندند و
 در قرابت تو میریت افرایبی اسرارش بوده و یکی از سبعین مختار و سه در لغات فخر و جلال
 تواضع و سلف بوده و چون که آنکری در دیو بیاداده شده تغییر یافت که دست خود و واز
 جفت که بر فرم موسی علیه السلام و خواست همه تحت حکم و دی باشد و عطا کرد به او
 از گنجها بی ماهی ماهی کرده و آنچه کتبها آن چو بر شوق آن گنجها
 کزانی بیکر و بیکر چه مردمان و نه آن فرقه و نه بی مومنی باشد و از
 چهل و نام در گفته اینجا مراد چهل تن از کتبها که در دست او بود و از شرف مذکور است که
 شست اشرف فایح در این و میانیست در هر چه در دست او بود و در هر چه
 حیوانات ساخته بودند و سبک باشد و آدم نمیشد که مردم در میان دین و راست و راست
 چهار صد هزار هزار چهل هزار را نشان بود و هر سرش در شرف و در هر سرش در شرف
 مرقار و بر کرده و یعنی مریدان از ایشان بطریق بصیرت گفتند و در روز
 شاد یا مکن باد دنیا و پسر مستی طلب در دست نمیدارد هیچ اندک از بدی
 که مبعود حق است دنیا و بی چیست سر بیستی که همه هرگز نیست در هر مقامی کرده است
 ده کار با شاد یا مکن و سر هوش شود و میرزا نمی و طبیبان همه کلام با سعادت است که قارون
 گفت بجوید و بدست آن در آنچه خطا کرده است ترا خدا نفعی و سرای و دیگر
 یعنی مرید که اصول خود را در میرزا خل و وسیله ما از آنرا در حسن و آب آینه در دنیا
 توانی که عقی خدیو انجوجان من و در نه حسرت جوید و فخر بطریق مکن و بهر خود را
 از مال دنیا یعنی انصب تو در وقت انصاف از گنجها که نمی توانی و پس از آن بر اندیش

بر سر شمشیر و در پیش از آن زینت معصوم بد بودند و در موضع آورده است که هزار جانه
باری بودند با استران سفید و یازین زینت و جامه ارغوانی و موزی اسب بچوت قاصه ۱۰۰۰
در میان قوم در آمدند گفتند اندامانکه میخواندند زنده گایه دنیا
و پادشاه را بخت بودند ای قوم ما شکی که بودی ما را از مال مانند آنچه
دادند قاصد و نزل بدست می که او خداوند بهر وین یک است از دنی
و گفتند انانکه داده بودند ایشان را علم با حوال حضرت با دارا بودند برکت و ناعه
توکل چون بوشع را بخت و گفتند زای بر شما ای دنیا طلبان باران شما را در دست
که بخت است از شما و دنیا مرکبی را که بگردد بخدا یه ۱۰۰۰ نایب هر یک که در
..... و یقین نخواهند کرد این کلمه که خدا گفتند یعنی در حال و زربان نخواهند داد
..... که صبر کنند که از آنکه بر طاعت با از معصیت شکیب ما با شتم و گفته اند تو فریاد نداده است
..... اهل صبر از جمله عالم برتر اند صاحبان از او در صورت بلند
..... که کار و خنم صبر اندر چه بدو و در محمول عیش و سرور آورده اند که فار و نزل بر سر
..... در میان عیال و دنیا و علیها السلام حسد و حقد ای تمام بوده چنانچه روزی موسی علیه السلام
..... در میان بر دیا و طبع بهار و ن علیها السلام رسید من بر بی نصیبی چند صبر کنم انقدر دیم در بر
..... علیها السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه عشر با ربع مالی می بایست چند موسی
..... علیها السلام به زمان آنکه با وی صلح کرده که از هزار دنیا یک دنیا زکوة و بعد از آن صاحب کرد
..... علیها السلام آنکه بخل و حسد سر راه بر و گرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبیدند و گفت هر چه موسی
..... علیها السلام که در فرعون بود با این زبان میخواستند که مال از شما بستانند نه فرعون میانی به سیر می

[illegible]

... این مرتبه علی السلام ...
... پس فرمودیم ...
... بقدر زحمت خود باخته ...
... کج کارون که فرمود از قرضه ...
... پس نبود ...
... بجزده ...
... از خود یعنی کسی ...
... باز داشت ...
... کردند ...
... کشتند ...
... و اعلم ...
... بول ...
... میسازد ...
... خدا ...
... و ما ...
... و در باب ...
... و بی ...
... با کذب کنندگان ...
... است ...
... در زمین ...

[illegible]

اینها بر من بل و الهی بر من میبرد
چون از وجود این راه
بد و باشد که باشد آنها نورها را که گردان حق طلوع جلال هم سوزد
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم بروید کار من داد است
بکمی که آورده راه راست با نوح بد با قرآن و آن من و مالک که
در کراهی هم بد است چون آن من
و بودی تو نه امید
آنکه فرستاده شود بر کتاب یعنی قرآن پس ما نفر
مگر بجهت بخشایش از اوست که بر تو
هم بخت و یار مرا که در میان من و یمن و ملک
مفرما و باید که کار من در دست تو
و عمل کردن بدان پس بر تو در دست تو
خلیفه بر من و عبادت بر من و عبادت بر من
آنها که و نخواند با خدا عبادت بر من
نست و خدا با سر و خدایات ملک و محاط در این آیات حضرت بفا
الله علیه و سلم و هر دامت و فایده خطاب آن حضرت قطع است و سران است آن
با ایشان و حواله فایست که ذات حق سبحانه و تعالی
که از آن وجه الله طلبند را و راست در میان
همانند برای محاکمات نزد بعضی محققان است که موجود حقیقی نیست
پس از نزد بعضی ماسوا با او فایز باشد صاحب کشت الاسرار در تشریح این
مفهوم فیض الاسرار قدس سره نقل میکند که از کسی بتو و از آن کس از تو بتو

و بعد رستی که امتحان گردد و در حق آنکه
آنرا که پیش از تو بماند بود ندی یعنی ابضورت در هر ام و نفع بوده و نقد
و عوی هر یک را بر عکس بلا آورده اند
آنرا که راست کنند در عوی ایمان و غیر بسیار دایه و باز در دین
بای ناپلته و هر دو گروه را عین ماجر امید دل این را با آنچه میلند از صدق و کذب ایشان
در محبت هر که او دعوی کند صلح از آن امتحان در می کند که بود صادق کشت یا عفا
سر بود کاذب که بزد از بلا
پس کفر و مطایفه که پیش گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از محاربات بر ما و بر
ایشان بد حکم است که میکنند و فتوحات مدلول است که ایمانی بداند که در
مبایات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند از جنم ما پسندیده است سر و دل رحمت من
بخت که خفته است بر دوزب ایشان که موجب غضب باشد که گناه تو از سر و دست نیست
بخت رحمت از آن در بهترین است هر که خواهد که امید میلارد
بلکه او در بهشت با وصول را بشوایم و گفته اند هر که ترسد از سر سختی و عرض او برای خدای
یغادره باشد پس بمرستی که مدنی خدای مقرر کرده برای لغا با سزا
ند است و او شواست مرگزار پسند کارها و اما بضای و اسرار ایشان
حق و حرم که جهاد کند با کفار یا بهو از نفس غلبه پس جز این نیست که جهاد میکند
شیر بر او خرد و خواب آن عابد بدوست بمرستی که خدا بتعالی
نیست و آنرا از طاعت و محاضرات عالیه و تکلیف عبادت بعبادت از جهه
احمال است و آنرا که گردیدند و آنرا که گردیدند و آنرا که گردیدند

هرگاه که در این کتاب از ایشان سبب ایشان را بدیدیم بدین بیان که
هرگاه که با او در دهم ایشان را

بسیار بود که بهترین عالم است جز آدم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست
برهان قیاس با آن دهم ایشان را بهتر و بیشتر از ایشان یکی را داده و زیرا که منافعتی که
ایشان محتاج بدان می نمایند رسم باشد که رغبتی چیزی رسد محتاج را آورده اند که
چون سعدی بنی قاص رضایه عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادر غم خفته بنف الوهیت
سوی خود که از آفتاب بسایه نروم و از هر چه بدان مایه زندگانی مدد یابد تناول نکنم تا
تو در بر من ایجت الله علیه وسلم که اختیار کرده بودی منوی سعد صورت حال را بر عرض حضرت
یانت چنانکه علیه وسلم رسیده ازین آیت ما را شد که امر کردیم آدم را
به بدو و مادر و نیکو که یعنی معمل که محض خود را باشد و اگر کوشش نمایند
والدین و جنک و جدل کنند با تو تا شرف آری بمن و ایشان کبری آن عزیز که
نیت نواب الوهیت او را دانستی خبر کرد از نفی الوهیت بنی علم بدان یعنی اگر او
و پدر ترا خلعت کند باید انبار لیری برای من چیزی که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت
نیت جز من پس فریاد ایشان بیک طاعت مخلوق در مصیبت خالی و نیست
بسیار بجایزه منت ما از شرف و کائنات و بار بمانیم پس
با کاهانم شمار وقت بپرداز دادن آنچه که هستبد میکند و اگر
که ابا امانند بعد از کف دیگر و ندکار هشا بنشته بعد از شاد هرگاه
داخل گردانیم ایشان را در نزد من و سودگان یاد آریم در مدخل این که بهشت اسم
و از مردمانی که هستند که میگویند که ویدیم بخدا بر مراد منافقان

ضعیف ایمان که بگفتند ایمان داریم **پس چون عذاب شود**
 عذاب خدا بسبب دین او یعنی چون کفر او را عذاب کنند **که عذاب یعنی دارد و شمارد**
 عذاب مردمان را **مانند عذاب بنیامین** **و ترک ایمان کنند از**
خوت عذاب خلق **چنانچه ترک کفر می بیند فرد از خوت عذاب خدا** **و اگر میاید**
پاری از نزد پروردگار تو یعنی نفع و غنمی **عزایته لوسد** **و در میاید**
هستم عابرها در دین و مدت پس ما را در غنیمت شمرند **ما را نیک**
خدا **دانا ترا از ما ایمان** **با آنچه در دلهای عامه است** **و در**
احصا و کدورت تفان **و هر آنکه میلند خدا**
بدل **و میلند منافقان ایشان در دین سمج و اهل**
احسان در پناه محبت و بیله جو هر دل مریدان شناخته شود چنانچه با تسبیح و ذکر و سوره
میکرد **نیک و هیئت انسان زرد مرد زنیان** **نوزاد بصیر و غیر شناخته و هر**
کرد باک بود از پناه خواهد جست و در دامن بود باک صبر خود صبر و در دین او
ابوسفیان و امیر بن خلف هر خطاب و حجاب راضی الله عنهم گفتند که از دین محله **و از حب**
بنا شده و طریق قدیم پدید آمدن مرد و کلدانند و اگر در اقامت بود بر آنگاه چه است
بر آیم و شمار در سویرا آنگاه مگذاریم **حق بجان فرموده** **و شنیدند**
نکر و نیند **مرامان که تصدی کردند** **پیر عاقلند ما را یعنی**
کثیرند و الله باشند **و باید که برداریم** **نماهان شمارا امرت در بار و جزا**
یعنی چون اگر بتایید ما کنید ما خطاها شمارا برداریم **و حال آنست که نیستند در**
بردارندگان **از کناهان موفیان** **و هیچ میر**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکتبہ اسلامی دارالافتاء دہلی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به این سخن که هرگز در چشم او نیامده بود که کسی را از میان او ببرد و از میان او ببرد
 بلکه فرعون از موسی علیه السلام که از او میخواست که از او ببرد و از میان او ببرد
 نبی و علیه السلام در میان باب با حضرت موسی علیه السلام که از او ببرد و از میان او ببرد
 اسرائیل که بود طوری تا کسی که جامع احکام است باشد و از او ببرد و از میان او ببرد
 است و در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود و در آن بود
 بلکه است و از غایت بستان که کلام و پیام الهی داشت و در آن بود و از میان او ببرد
 و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 گفت موسی علیه السلام که ایشان کرده مردان اینک می آیند
 و است و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 قوم آمدن من بجهت تعظیم بود و بر ایشان بلکه طلب شنودی نکردم
 و رفتند از این قوم ترا و بسا با ختم بجا داشت و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 بلکه اگر دینی سب که اسی ایشان شد باری و آنچه مردی بود و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 گفتندی آفت که از این اسرائیلیان است و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 در جزیره نیکند و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 مبرسل زنی شناخته و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 که موسی علیه السلام بطور رفت سادگی نزد مارون علیه السلام آمد و گفت که در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 و مارادان تعزیر کرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 حکم فرمود که تمام برهمنان آورده و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 دی قالی ساخته بود آن که کلاه را در آن بخت و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 که فرس نبوه می گفتند که در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 زنده شد بیک جهان وضع که در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد
 خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو که ببال پرستند و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد و در آن بود و از میان او ببرد

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

The image shows a page from an old manuscript with dense handwritten text in Persian or Arabic script. The ink is dark and the paper appears aged and slightly discolored. The handwriting is cursive and fills most of the page area.

[illegible]

الامر
رسالة
علمية
قواعد
الادب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

~~السلمى~~

شکسته بود که دست و پا می زدند و می گفتند که
 و او بگریخت و رفت و پادشاه را خبر دادند و پادشاه
 آن صفت میفرموده قالوا این عقل گفتند که
 این بیدارستی که در این عالم بدین است که
 یا از طاعت بر غفلت خود که بی علی خود را می بیند
 خواستند که بت شکن را بیدار سازند آن کسی که کلمات
 بود و دیگری گفت . بیان بران می خال با او خود و
 ایشان میگویند بجهت تنویر و جوانی که بیدار گردد
 بر اسم تعالی است قالوا گفتند و در میان تو بس
 چشمهای مردمان غمی خال نیست و در این بیند
 بآنرا پیش بکشد پس بر اسم گرفته پیش خود و حافظ
 و خلق با اینها بر اسم خدا یا یا بر اسم خالق گفت
 از روی چشم که بر ایشان داشت که ما وجود میجو
 شکسته است شمار رسته شمار ایشان آن ها
 باز رسته با عقوبت که بفر قالوا پس گفتند
 بر پیش چیزی نیست و بودیم نگشو پس نگوسا
 گفتند در حالت و جرت و گفتند بعد غایت
 جوار میکنی که ایشان همی پرس و چون اعتراف
 ای پادشاهی بیند من و ذی اللہ جزو خدای تا لا یستطیع
 رستند و لا یستطیع و زیان کنند شمار اگر تر کس
 و لا یستطیع و من چیزی را که می رستند و من
 عمل خود را چون قوم فرد و این حق را شنیدند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[The text in this block is extremely faded and illegible due to poor scan quality.]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این بیت به اشعار و قرب در امت
 پس باده رفیق گذار
 بس بهر آن
 ناز بین سده و دیار سن در آردن افکنده و مختلف شود و گفته رسنی از آسمان دنیا
 و دست در آن زده قطع مسافت نذر با فکر رسد و در دفع لذت از بیغایم بر علی الله
 رسد مایه
 ب در آنکس نگر بنظر نازل با وجود این طفله
 آبا میبردند
 امیر از
 آنچه روزما چشم آورده است از هزار بیغیر و مضنه آنکه شاید که در مضنه

[illegible]

بیت: ای که ترک کردی عجب و اصنام
بر دستهای تان چو کند سیاه

مايشان متغير را در متغير نكته محكمه قضاي مبرم تا محقق از مبطل متميز رود. (بجقيق كذا)

برمخیزه! کوه است و زجاج هم کا، این نمینمین میانی فی

یُنْجِی السَّجْدَ وَیُکْتُمُ الْاَهْرَارَ مَرَّکَہٗ اَرْسَمَانَا رَسَتْ مَلَایِکَہٗ سَجْدَہٗ طُوعَہٗ وَیَاقُی سَبَّحَہٗ

در سر که در زمینهاست مومنان سجد و طاعت و دیگران سجد مخصوص و نوافت

نہروماو بشریق و افول و پستار و کان فرستادن آمدن و کہ ہماچیاں بنایاں

معاون : دورستہا سایی : چهارپایان عجایب ترکیب : وسیلہ

مردمان سیه کُند اورا سجد و طاعت بسیار از ایشان که ابا کرده اند از سجد

حکایت شده است برایشان بعباد در احقاق فرموده که در حقیقت وضع جنبه بزرگ است.

اگر کسی از روی ایقتدائیک، هفتاد و نه روز در بند انرا از ساجده و منشاء زندگانه و شان منسوب

محل اذنهات قواطم و قضاة و عاقله و عظمه و كرامه و سم و ذوات عالم مریدان الحاضره و ناشاء و ذوات ال

[illegible]

ابن سیرین و شمس است اتفاق علماء اسی سیرت قرآنی و در فضیلت اسرار و اسرار مشاعر و ادب اگر گفتند و فرمود

زهر سحر خیر و میانه آید پس که کسی بتو بنیاید که بتو بدست او اهل بیت که اهل
 بهر و قدر و کثرتی که پس از این کتاب است و در حقش است که بگوید که از کرم و از کرم و از کرم و از کرم
 خیال اهل بیت و اهل بیت و از کرم و از کرم و از کرم و از کرم و از کرم و از کرم و از کرم و از کرم
 سعادت و هدایت یا توفیق یا حصول بهشت ... هر پستی که خدای بکشد و مایه ای
 خواهد بود از امانت اگر چه آورده اند که اهل کتاب باز مرده اصحاب و مقام خاصه آمد گفتند غیر
 ... این باقیه است و با حقیقت منور و از تریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر
 نما تصدیق میکنیم و کتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما با کرم و کتاب ما را میشناسید
 می خدایان منکر و پسر حق تعالی و طرف ما باشد نه جانب شما حق تعالی این آیه فرستاد
 این در و دشمنان چپ کردند و جعل نمودند ... و درین پر و دکار خود
 و از در غفاری رشتی انداخته نقوست که سوخته منورم خدای که این آیه در شان شکر است که در روز
 بهر بخت کردند مبارزت از باب کفار عتبه و شیبه و دیده از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رضی
 تبیان از مرتضی علی رشتی انداخته نقل کرده اند که ثمرات الایمان فی مبارزة الکفار یوم همد و در وسط
 آورده فرقه خمسه مذکور یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی مشرکان کت کرده خضم مهر و مومنان
 علی حده کرده و خضم و این و خضم پر شده و ذات و صفات خدای چپ کنند فانیین که در
 پس اما که نکر و دیده و خضم ... هر چند برای ایشان متعاضد است ایشان سیاه پس از اینهای از اینها
 جسد ایشان را از آله و چون احاطه جامه بتن ... ریخته میشود و از اینها از اینها
 بر زمین بر سرهای ایشان آبی کرم که ز غایت کرمی که خسته شود به بان میانی و ...

بسیارند و در این میان بعضی از ایشان را که در دنیا
بسیار ثروت و مال و جاه و اعتبار دارند و در دنیا
بسیار کار و تلاش کرده اند و در دنیا بسیار
دعا و نیایش کرده اند و در دنیا بسیار
پنجه و تیر و دیک شونده زبانی که در سر ایشان
بجسته اند عذاب آتش سوزند . تحقیق که خداوند تعالی
خود را نافرمان

نجدای و رسول و کرامت علیها السلام است . و پستانها می
از زیر ساق و قفس آن بویا . و پستانها می
پستانها . از زیر ساق و قفس آن بویا . و پستانها می
ایشان از بهشت . ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در حور پوشد در دنیا نباشد
در آخرت مراد مردان امت اند که پس سر بر ایشان حرام است . و راه نموده
مؤمنان . به با کینه از قول بنی بسجی پاک راه نمایند ایشان را در آخرت و آن پستان باشد
چون نظر ایشان بر بهشت افتد که یقیناً محمد صلی الله علیه و آله و سلم را چون بهشت در آیند بر زمین خواهند
الذی اذهب غمنا الهم و جن و منازل خوفه اکریر نگویند محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا قول پاکیزه آن
که صفت نیکو فحش باطل نگویند و نشوند و یسعون فیها لغوا و لا تأثیر له اکثر مفسران بر آنکه ایشان
برای آنکه از قول ایشان دنیا که گشتن که شهادت است یا قرآن یا اسطوره یا علمی حجت است
که اولی اینهاست

[illegible]

[illegible]

و بگویند پادشاه گفت : چشم عشق (دویندگی) هر چه غیر است از حد و تقیید است و عشق آن آتش

میں نے یہ سہرا دیا۔ حقوق ہر مسکین میں یہ سجود : چون اچھا تم صلوات الرحمن علیکم

درست است که هر دو نام از یک باب است و از خود به هم پیوسته و در اول از من سخن را در میان خطا

سبب بیعت آنکه چون از من رسانیدن حسیل در مقام خود بایز کو قیاسی برخواستند

در ایام و ماه های زیارتی که در اینجده و شمار بدن منجزا بعبادت کنید عی سجد اولاد

بہارِ شریعت میں ہے کہ اگر کوئی شخص اپنے مال کا نصف اپنے والدین کو دے دے تو اس کا اجر ہے کہ وہ اپنے والدین کو دیکھ کر کہے کہ اے اللہ! میں نے اپنے والدین کو دیکھا ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم

ہج نامہ خدیوہ عین لسانی نفسہ بن مہربانہ حضرت پیر

تبیانیدن سخن مرمان شهر

[illegible]

.....

بہار مستغنیہ عن غایت سنی بنافع ایضاً و جوہر ہر سید

در روزهای دوازدهم و سیزدهم ایام غمناک است از روز

[illegible]

از چهار زبان انعام می‌گفته و علاوه بر آنکه سینه مرا در سینه بانی است

بند و از گوشت و پان منجور و ندی سجانہ فرمود مومنان

خاک نشینند غریب نام بت و بان سیکردند و از گوشت این امر با حست و در قریبان بطبع و از

مرز قومان کنیډه څو ځایونه پورې اړیکه لري.

[illegible]

[illegible]

اسلام نیز همان قاعده است و ادعیه آلوده که در دوار محمد تمسبه مغلطه است و شتند حق تعالی از آن بی کرد و فرمود
نیز به نجاشی که گوشتنای قرآنی که ضمه می دهند و آن را حروف حواتنی ایشان که
قرآنی می ریزد و لیکن سر به علی قبول وی و شتند که سحر خاصیت با او بر کار می آید تا که از
او خداوند است و تقرب به و بقدر آن پسندیده و همچو کما یاد کرده شد عسکران که رام کرده
و برای شما تا که کسی که میزد و یک دفعه یار بر روی یک کشته شد از آن مآخذ برآید و
شمار بطریق سه صحابا و کیفیت قریب بدان و بشارت و نیکو کاران و بشارت
طاعات برستی که بار و دار و حدای تعالی عالمه مسکون فقه اینها را و نگاه
ند یعنی حضرت و به ایشان بر مادی برستی که ای و برست میبار و در خیانت که
که در امانت و بر خیانت بسیار بر نعمت او که بجز انعام بدیشان میسر بود و نام بتابع
میکنند و اسباب نزول آورده که فکر بدست و زبان در آزار مومنان میگوشتند و هر
ریشه بسته و دست بسته بخت نبوت و ده شکایه می نمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود
که من قبل ایشان ناموزیتم چون هجرت بدین واقع شد او را و دل در رسید و اول آیتی که در
شد این بود که دستوری داده شد کارزار کردن و مرازا که او این کار را
با کافران بسبب که تمسید شده اند و جادو سنان بسیار کشیده و خشنود
یعنی تا که کافران ایشان نمیکند و سوری و او هم که قال کنند و بشارتی که خدا می بخشد
و دادن مظلومان که صاحب غلبه اند و اینها تا نهایت و آنکه بیرون کرده شدند

چون که در جنگ کربلا شهید گردید و سرش را بر زمین گذاشت و فرمود که ای پسر من
من بعد از من نباش و اگر در جنگ کربلا شهید گردیدی و سر تو را بر زمین گذاشتی
جذاب طوفان و جحش نهضت و حقیقت و لشکر عوفیه و خسف و مجازة و عذاب یوم القدر و غرقه شد و
پس چگونه بود؟ ما سندی درین میان را یعنی کار کردیم بر کار ایشان و نعمت را بذل نمودیم
و محنت و زحمت را به ملک و عماره را بخرابی نهادیم پس خشنودید و شکر که هلاک کردیم
ابن آن و حال ملک آن بود که بود عیسی آل آن مشرک و ظالم بود بنده پس آن را دیدند
بیتفصیحی و بی او اسقف بنان بنیاد پس دیو باران فرود آمده و چند چاه و پست
که آن آب هلاک شده اند و سفت که بر عماره آن بر در و چند کوشک بلند که
زیر آب کنایه خای کردیم در اکثر تقاسیم معتبر است که این چاه در پایان کوهی بود بمحرموت
برهان که در باب آورده که بانی مسجد پسر دثانی رده که او را منذر گویند و اصحاب است
قوم خود هلاک شدند صاحب عالی پادشاه اسلام با چهار هزار کس از مومنان بدایرین آمد و در
منزل آن ولایت بر و حاضر شد ترا حصه موت نام نهاده اند و اصحاب او جلاس بن سدید با
را بر خود امیر سپاه خسته و وران او به بخاری بن سواده دادند و بر سر این چاه که بر مصلحت
قرار گرفتند و قصر شید ساخته و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده و در
برشته و بخاری و زاری خطه بن صفار که بمغربیستان آمده بود بکشته و خدای ایشان را

و جامه ایشان سطل و کلاهک ایشان عالی و نه صندل و سر آورو که با دست کشیده و زیر چنان غنچه
 خواست که او را بکشد و زیر یک بخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و دریایان که چو صندل و صندل
 خوش داشت منزل حاجت هر چند که چاه می کنند باغ تبر و نیمی می انداختند و چاه العیب ایشان
 مصیبت چاه نشان داد که چون می کنند به ابرعایت و صفا و لطافت و زیاده رفت و عده و تیر و
 بیت در مذهب چون شیر شاخ نبات و خوشی شیشه آب حیات ایشان چاه را کشت و دست
 از پایان بالا بکشتار و رو نقره بر آوردند و بر سر تر و پرده که مشغول شده بود به معارفی شبان
 بخونه مسکه برآمده زمان را دولت کرد و بر آید و بخت تو بر آن سحر سفینه و بدر و سحر
 زاهد بر ایشان ظاهر شده و بر ابوقت دوری از اجاز ایشان بیاورد و ده چون در شرف
 در میان ایشان پدید آمدن سحابه و تعالی حفظ در با قافه بر معنای نرینه معنی ایشان فرستاده
 کروی و ندایشان غیثه و بعد از و عن یان منم و ما فرمود و اب باریه و هم فرمان برود و حق تعالی
 فرمود که بعد از رفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدینا میسر است و ایشان قلمه مشید
 در آنجا کردند بکشتار و رو نقره و پیا قوه و جوهر صندل ساخته و بعد از انقضا زمان صمت رجوع بدان
 قصر کرده در با فرو بستند و حبر سلیمه سلام فرود آمد ایشان را با کونک بر رین و فرورد چاه ایشان
 است و دوی سیاه مس از ناخبر می آید و در آن فاجعه هلاک شدند که این می شوند و این فاجعه
 و غیره و موم و تیر و نقره و در زمین بین و شام تا ایات عذاب در مصارع مسکون شده

عزیز بکنده حق پرین جسدیت زانکه در کمال شکست و در غایت
اسودی بجا باشد و اما بدان ایشان که شکست شوند بدان جلد تمام
و قایم ایشان از بس قصه ای که در کمال با نیا نیشود و دید حسن بعضی
ایشان خیلی است همه حیر می بیند و لیکن با نیا معصود است و تبارک است آن که
تپت در سینای بعضی چشم دل ایشان پوشیده است و مشاهده احوال که شکستگان هم
بدان عزت نمیکند و بهشتاب میخیزند از نوکان چون خرب جارث و اضرب و بعضی
مینمایند بنزول عذاب موعود و خلاف نخواهد کرد خدای موعده خود را که در انرا غدا
ایشان فرمود و بدستی که روزی از روزهای شما نزدیک آفریده کار تو را
مانند هزار سال را که می شمرند یعنی نزدیک خدای یک روز و هزار سال
بر بریت زیرا که حکم زمان روحانی نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد او یکسان
هرگاه که خواهد عذاب فرستد و یا استعجال آن عقوبت سح اثر مرتب نکرد و در حق و جبین
از بهای بعضی باالی آن که بجز رحمت رحمت مصلحت داد و مصلحت اهل انرا تاخیر عذاب
و حال که این فریغی مردم در دستم کار روند و مصلحت بهجت آن بود که توبه کنند عذاب کردند
پس که درم ایشان را چون توبه کردند بعد از آن سخت در دنیا در دست و توبه سخت
بازگشت در سخت و آن جهان و آنجا نیز خواهند رسید و آنجا که می آید میان
بازگشت در سخت که در شمار این کم کننده ام شبیه بود با انکار کننده اجماع بدان

پندش که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خواند و جان ایشان را بپایان رسانید که در لاجرم در آن صورت که
آنحضرت رسالت با ایشان بسمه که خواند که از اهل شرک اتفاق نمودند جبرائیل علیه السلام فرود آمد صورت حال
بویض آنحضرت بسیار و دل بسیار بفرمان از آن بسیار آمد و هنگام شد و حضرت باری تعالی و تقدیر جهت
تسلط خاطر عاقل سید عالم صلی الله علیه و سلم بر آن آیه فرستاد و فرمود تا ایمان بپایان رسانید و پیش از آنکه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهاس است که در دو جنبه است: یکی جنبه فنی و دیگری جنبه اخلاقی. در جنبه فنی، بهاس به معنای مهارت و تخصص در یک زمینه خاص است. در جنبه اخلاقی، بهاس به معنای صداقت و شرافت است. بهاس در دین و اخلاق بسیار مهم است و به انسان کمک می‌کند تا در زندگی خود موفق شود. بهاس در دین به معنای ایمان و توحید است و به انسان کمک می‌کند تا با خداوند ارتباط برقرار کند. بهاس در اخلاق به معنای صداقت و شرافت است و به انسان کمک می‌کند تا با دیگران رفتار درست داشته باشد. بهاس در دین و اخلاق بسیار مهم است و به انسان کمک می‌کند تا در زندگی خود موفق شود.

[illegible]

و قبل از دست نهادن خود بر آن است که باید در آن مشغول ماند و گفت میباید که ایشان را خیار اجتناب بدهند و فرستند که
 یک فور و نه جواد است و الله نام نهادند و معانی برینند که چنانچه این ترک بنی المعروف و اور نشانی هستند
 و نیست با حقیقه معروفه و راه بسته و ندانیم اگر در بابش و لا یحیطون به علم کبیر و روح الله بارگاه کبریا میکند از کوه
 بسوی خود میچرخد و در ده دوازده گنبد پرشیخ ابوبکر و سهیل و جعفر بن سبته و فرود که لا یعرف حق قدره الله
 اوج او خداوند و بستان معرفت و خزانگی بی نبود میان او ماسوی او بیج نوعی نیستی است و در طریق معرفت
 ع تواند کرد و معرفت بی سبب از قبیل حالات مالم یحضر رب العالمین چه نیست خاک را با حیثیت پاکت
 بنده و صافی هر چند خواست بر حق شایا غالب بر همه چیز باشد و صافی بر مکرند از کوه
 و بسته و اگر در سبب باشند و بی سببند و بی و میگویند از دو میان پیغمبر از اخلاق را دعوت
 و تحقق که حدیث نبوت معانی معروف و در وقت تنبیح بسیار است و در قبول دعوت تا رسیدند
 در زیر سبب اسرار است و می بیند که راه و آنکه این نیست یعنی کار را که خود را میگرداند و بهیض
 کار در ایند و بنود کار با کسب که گردید و باید رکوع و سجود کند و نماز و اقول السلام در نماز
 من نمود و قیام بوده برین یک رکوع و سجود و خدش و گویند معنی این است که نماز کند و بعد تغییر کرد و بنده رکوع و سجود
 دوین حضرت زین و آئند امام عظیم و امام ملک محمد الله سبحانه و تعالی که رکوع و سجود با هم عالی میکند
 بلکه مراد نماز است و امام شافعی و امام حنفی و میگویند ظاهر امر سجود است و در حدیثی نیز آمده که
 سوره الحج سجدتین من لم یسجد هما فلا یقر این سجده مختلف نیست و بدین امام شافعی رحمه الله سجده و قیام باشد
 از سجده قرآن و حضرت شیخ قدس بسته این را سجده القلاخ گفته و فعل خبر را که بعد ازین مذکور میکرد و حمل میکند
 بر عبادت سجود و بر پستید آفریده که خود را در سجود و بکنید بکنونی یعنی علی که بسندیده باشد و شیخ

لنگار نظیر چون شاید شکار شود یا مقصود و مطلوب رسید و جدا گشتند در راه
خداوند را بختی که او را جدا و بابت فیضی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
کربلای و دیگر اما عادی طرح چنان که اینها بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
فرمود و در بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
از میان و نفس بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
اشاوت چنان است که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
ختم نکرد و بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
مالایطاق کرد و بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
ایست از او است و بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
خدا می باشد بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
زنان میرسد بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
باشید بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
دعوت حق را بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
برای شفت بر خلق هدای بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
دیار می از طلبید با بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل
بختی که از او است و بختی که از او است که با دشمنان ظاهر چون اهل

حضرت الهی ... هست یار سه ده گان و شعلی کار ...
و نیکو دکاری با عجبی به پخته وید دکاری و پخته
طلبی که از روی وفا کار یو و آید که بسیار به صفت تو آید که بگرد و می بخور و موسون که آیت
بدستی که رستگار شد به مقبول خود رسیده به بهمان

کنده ایشان در کار ... در غار خود ...
حاضر شده در ده آید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم وقت ادایی باز جانب امان نظاره
پایان بیت باز آید نظر موضع سجود کاشت در باب فرمود در حالت تمام دیده بحمد که آید باین
یکدیگر که مغظمه رحای که گرم با کثرت و کمال شوق است که مصفی اند که بر دست پست و پست و
یست. سطحی که پس به سره فرمود که حشوع و طاهر است که سر میس افکند و دیده را از الفت
و رایت منع کند و دست رایت برب نند و رات از روی صورت دل کند و در باطل اند که حواط و

منع کند و بر مراحق حق شده و بدو سجود و سحر و شته اربعه نام و نور الوار جلال و جمال که ارد محقق
است که در غار اول خود نیز باید است سحاب صواب و قرب یار باید گشت یار نیز از رایت از تو
اول از خود خویش نیز ارکس کرد و یکدیگر به باقی مانده است خود و شیخ باز مارکن خوش
سرد و عالم کبر و در زده منیش و چایط کارکن به بند و انسانی که ایشان را ...
و کرد از نا شایسته اعراض کننده کا نذا م قشربنی رحمة الله علیه فرمود که هر چه برای
جشوع است و هر چه از حد باز دارد و هواست و آنکه بنده را در آن جلی نه هواست و آنکه از همه جدا

[illegible]

[illegible]

ای که ای نکت نوکوننا هیچ نیست رفیق رت خود صفت او برت
چو کوه شند این آسمان که نقیض این قیامان حسن التوحید و اسیر جان که کرامی بود
او که جان کو کو قیمت آن منتع من بهم هم بود منتع بعضی از دل و جان بوند که چون در
آیت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و توفیق از تعالی میانی پس نمود و دانست که او را زانی که با دم به احمد که دشمنی
سستی با کاه قدم باشد خواهد بود در پستانش ت معس زان و سه بوده گفت

چو کوه شند این آسمان که نقیض این قیامان حسن التوحید و اسیر جان که کرامی بود
او که جان کو کو قیمت آن منتع من بهم هم بود منتع بعضی از دل و جان بوند که چون در

و سه عفا از دست سانی جل بیا پیشه من بستی که تا

بر آنچه سوید بر می محاسبه و مجازات و بستی که او را می رسد

مفت آسمان طبقه بالا طبقه طبعا از آن سی در همای و ششگان و مسعود و ریحون

که گمانست بی خبر که در مملکت می بگذر و راه وقت معدوم ز خلایک با و ما جمیع دیگر

خافل نیتیم و جبر و سر و کلاه و شکر این مطلع ایم و در و در پستان و اسپان

این بقدر با نداد که صلاح بند کاران و این استیم پس بکن کردیم آن آب را و در

در بیان از این عیال نیکند رضی الله عنه که حسی و نوعی ح جوی از جوای که خیمه شیشه ای است برآ

چهره علی سلام نموده از آسمان فرود پیاده چون که نهند است و چون که هر یک است و قوا و جود

که ندرج است و این وکیل که مضموع و اعتماد و سیه به حال داده و بقدر مصیبت منع خلق جایی سب که در و است

که میفرماید اب در ریش ثابت و سکن خیمه و برستی که ما را در به بر چون آید اب و ایل ختم

معبودی به سحر حق مباد و باشد بخودی و ...
خداوند شنید و ...
مرد و زن و ایشان عام خلق این سخن را بر قوم استماع نمودند و چون علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
ایل دیدند ایشان را شغف نمود و گفتند ...
مانند شاد و خور و زن و شاه میدان و غیر آن ...
و معتبر کرد و شمار محکم و متبوع خود سازد ...
آدم فرستاد ...
مانند شده ایم این را که آدمی سواد می تواند بود ...
نخست بوده اند و این سخن از آن طاعت و میقتد یا میان بس سنی نباید ...
ایشان مری می کنند شسته بودند و نشوده بودند و از او ...
عالم السلام ...
یا آن جنون با او شد و ترک گویند و در میان خود گیرند ...
از ایمان طریق نجات فرمود ...
بنا کرد و سبب که گنبد کردند ...
بنا داشت ماد و سبب و وحی مباد و در پاشتن گشتی ...
شود و عذاب مافکانش و بجهت خود می دهد که زن توان می پرواز میان شش آب پاید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۲. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۳. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۴. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۵. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۶. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۷. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۸. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۹. در این دنیا هر که را که می بینم
 ۱۰. در این دنیا هر که را که می بینم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با شمع رخ و دامن صحرای دور جان باشد حال کوید خدای پاک و تعالی است جانوش نشیده در دو
 و کجای که جانوش نکوشید تا من در رخ و جوارح حداب که سروان می آید و کلاه سما عبادت بر می دارم
 طریق کسی که بودند گروشی بودند کان یعنی درویش معجای خون غلظ و طلال خراب و
 ایشان همی آید که یوسف پسته بیوفی میگذرد ای پروردگار ما بگو و دیدم تو پادشاه
 در راه چنان و چنان و در راه چنان و در راه چنان و در راه چنان و در راه چنان و در راه چنان
 سخن از بیهوشی کسی که یا سخن گفته و آموش پس دارند از ادانت که با ایشان کردند بکره
 نسو که تا وقتی که و آموش کرد آید یعنی اشتغال با سخن ایشان و آموش ساخت بر همان ذکر یادگار
 من دستم بود و دید که نماز ایشان محض از روی که و بجه و در تحف و بیل ایشان و دید
 در من که از آن جزمه هم ایشان را مرور با کج صبر کردند بر این از آن جزمه
 نه بدستی که ایشان اندر رسیده کان مراد خود یعنی جزمه بر ایشان بود است مضروب و
 کوید خدا تعالی باو شتیم ایا که و از آن که چند درنگ کردید و از من کافران و غیبت
 و طول آن میگذشت تا میث خواهم بود در دنیا و فانی خواهم شد پس لطیف غتاب پرسند که چه درنگ نمود
 خداوند بسیار با صبر و حیدر سال بودید در دسازن رخ و روی زمین و مرده در قبر کوید
 و درنگ کردیم روزی یاپاره از روز که سمدند مدت است خود رست با خود و در روز
 یا از سوال آتش فراموش کرده باشند کوید است بودن آتش و بری با صهی از روز بوده و یا ریس ازین
 مبداءم فتنه بعد از کس بر کس ای رسته ما را از سازه کان یعنی از ملائکه که غلط اعمال و کس

[illegible]

اشباح میگویند می از فرونی اندوشتند و می خوشی را از این دوست بود
 پس پیش از این دوست اس صلیب و در سیرت و پیش و در این دوست را این
 پس بزرگ راست هدای و بزرگتر از آنکه بهشت سافریند و با دشت
 و بهشت بعد از پی عبادت کرد و با فرید کار شریک ما
 است خیرات و برکات او مال مود و هر که میخواهد می میرسد و با خدا می یاق
 خدای دیگر که هیچ نیست و هر پسته او را یا بر پست او و خیر نیست که است
 پس مکافات کردار او نزدیک برورد کار او است بعد از پست و پادشاه خود
 و درسی که فلاح نیابند و رسکار نشوند ماکروند و کان و کوانی
 و او را مرقم و به حسابی بر من و ایشان رحمت و سعادت و بهترین
 مذکاتی و در خبر آمده است که اول سوره فلاح و احسان بیست از پنجاهی شش بی سی و پنج
 و در سی و پنج و بیستون این این مورد است که در عالم قدس فرو فرستادیم و از او
 و در قصه کردم بر شما احکام که در روایت و فرو فرستادیم در و
 شن اصد و احکام شاید که شما پند پذیرید و از مجرم بر من پذیرد و از مجرم
 پت که الزامیه و الزامی رن و عدد را کنند که چون غیر محض باشند پس برید
 و هر یکی را از مرد و را و تا زیاده این حکم خاص است ماکه محض نباشند

چه حد محض رحم است در شرح طهارتی آید و در که سرای صیحان محبت و بلوغ و عمل و بیستام و ترجیح
 و نکاح صحیح مع الذکر و امام باقر علیه السلام میفرماید که از آن باشد با نیکو
 که یک سال بنیاید و امام مالک و امام احمد و امام شافعی میگویند که از آن باشد که در حدیثی
 باب وارد شده که ماه جلده و ضرب عام صاحب کشف فرموده که ضرب موهوم و عام است
 منوط است و فرامیزد شمار با نوزادان که در آن ماهی در دوران بردار
 حدیثی تعالی بعضی شایسته بر این و تعطیل در حد بنسبت در ضرب من تحت بنیاید
 که گریه و دید محمد او و رقابت چایان بخدای افکار جده و جده میکند در اقامت
 بیه که ضرر شوند در وقت حد بن و در زمان اقامت حد برایشان
 کرده و از مناسبت شیرین حاصل شود از بعضی نفع کرد و از معاودت یا مثل عمل
 بقول امام مالک و امام باقر علیه السلام از چهار پس که بعد شود زنا اند که نباشند بعل اول و دیگر
 یک که کیفیت است داده که بعد از اسباب برول را بر عمر مرویت که ام مهر و لکی از ضوابط
 از ریای بود در مواجر سسی قبل میکرد که هر که بخواهد معونت او تمام کند مومسی خواست که
 در زمان حرام خود بچیت سازد قصد نکاح او کرد حضرت عت که مسلمان بنام نمود ایت فرستاد
 مرد زنی با کسند نکاح کند مکرر زنا کننده ماسرک ازنده راجه غالب است
 مایل زنا را اهل عفت محنت خواهد بود و من پدید کار نکاح در زنا را او را
 پدید کار یا مکرر ازنده را حسب عیت عت است و مثلاً که سبب الفت است مکرر متحاب که

خود گرفت تا بر لب غل غل نوبی باغ و درمن بوی خردوار از میان بوی که بقایا شود و با مژگان بنشیند
 در هوش و طرسته هر یک در حد و درستی صفت کردند هر دو را و چون بیکدیگر دوا بخت کردند
 و با هم چون یکدیگر و عیبه نه بختند بی از کوه بستی و نشان چل میگردند و بخت کردند که بایت در میان
 در آورده و بیکدیگر نشان کردند بر هوش و با حقیقت صفت کردند و بخت کردند که بخت کردند و بخت کردند
 که در هوش و طرسته هر یک در حد و درستی صفت کردند و بخت کردند که بخت کردند و بخت کردند
 بود و بایت کردند که بخت کردند و بخت کردند که بخت کردند و بخت کردند که بخت کردند
 در روز چلیست و احسان برای سحر است و بلوغ و عقل و سپاس و عفت از زانکه مدی یارانی را که
 بجمع این چ صفت موصوف باشد بزرگوار شمار پس این بر دیاک حرام
 بچهار کوه عدل یعنی چهارم دارا و بانی پیمان بیار در اسات که رمی کردند و مد با
 ایان را ششاد و زیاده و در قدیمی غیر زیا قدف برگاه غیر سن را و بخت کردند که بخت کردند
 از خردنا و حد تب اصف است بر که حد را بقاء ثابت شد حاکم کنت و هوش حد بر تقابل
 صحابه است رضی الله عنه و سب حد قدف محتسب است مصدق و قبول میکنند
 که قدف کردند و کوه بیا و بردند و مار ماه خودند کوهی در کوهی همیشه یعنی غصه و کفشه
 ما وقت توبه بخت و ان کرده و مارانی که ایشان فاسقند یعنی بختی است که کرده است
 از آنکه بخت و کوه بیا و بردند و مار ماه خودند کوهی در کوهی همیشه یعنی غصه و کفشه
 خود را و ترک قدف سمانه را که اسم من این بر جبر دار و سادات بنده بخت و کوه بیا و بردند

رحما الله موبد بانه و نه بيا فعي و چه روز و تهادت و ميسو و ماطل منور ان الله من برسي كه
 ندي امر رده كنه پان چكايي و چه بياي كه و چه بكنند و كاست آور و عله كه بعد از رقل اين است
 با احمد ميث عدی گيت يار سول احمد حايد كه و موي شايسته و نايلا و خ و د بيزه كرا طلب كه و ميسو و ميسو و
 تا بيشه بيشه شود و كس ارجاحه خود خارج ميشود و كني كه و موي شايسته و نايلا و خ و د بيزه كرا طلب كه و ميسو و ميسو و
 و در شهادت بر سپهرين حال چكو باشد حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم و مود كه ابي عاصم خدايي
 خود نوشته و عاصم مخپس پرون آفابن عينا و عويم به و رسيد گفت ابي عاصم شريك بن سحر ابرار
 كمر زنج خود حوله ديدم عاصم گفت و او يلا مته شده مد بر كمر رسيدم سر با رسته صوت حال بر عاصم
 حضرت خمر طلبيد و او پرسيد او كاكرا ردايه سنان بارل سكه كه ... و اما كمر مي كشيده
 زنا جود و نباشد مرثيان را كوايان ... و كمر نفساي ايشان نشسته

و نيب است كواسي اذن كني ريشا ... چهار كواهي ... بجدامي مضمون اكه بدرستي
 كه او سوهر ... از راپت كواي نيت رنبت زبايد ان بن و هر كواهي موكه موكه بجاي كني
 و كواهي جسمان ... اكه لعنت خدای بر او ... اكر باشد ... از دروغ
 لويان مي لعان برين كونه ايت كه چهار نوبت كواهي سپيد به بخدايي كه من راپت كويم در ايجرتني كردم
 اين زن را بد ان نوبت سچم كوي به لعنت خدای بر من اكر دروغ كويم در ايجرتني كردم بر اين زن را
 و هر نوبت اشارت بدان كند و حكم ان لعان ايت كه حكم حد قف از مرد ساقط شود و منان مرد دور
 تفرك كنند و فوطلاق بعول امام عظمي ابو عبده و فوطسج بعول امام شافعي و حد زنا بر زن ثابت كند

و کنگر کند از لقان قبول امام شافعی و عمل الحسبه و حسن کند و در مکتبها دارد
 اران حسی را تا خدایان شمس کند و گواهی دهد
 لعل لنگ بین در دروغ کو باست در بخار می گرد مهران شمس و لعل حسی شمس
 برای زن باهت اگر باشد مرد از دست گویان در می لعل آن است که چهار نوبت گوید که گواهی
 میبندم بجای که این دروغ کو باست در بخار می گرد مهران شمس و لعل حسی شمس
 باشد این مرد و چهار است ده بده کند و در موصی آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز کبر
 هم دو نوبت از طسبه و بدین نوع که که کور شد مرد و زن مرد و گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت
 صلی الله علیه و سلم امین گفت و فوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای خود بدل از ذکر کردند
 بود و اگر فصل خدای بودی رساله و جمعه و بخشیش او و کذا ای معنی بود قبول کنند و تو
 است حکم کننده در حد و دو حکام هر سه کار نیست کردی و دروغ گوی را بعد از عصر سبزه رخی آلود
 اگر فصل و حجت بودی یا خیر عقوبت شما پاک می شد یا اگر فصل بودی یا قاست زود جود می رفوش بر نه
 نسل منقطع سدی و مردم یکدیگر را پاک کردند بی ما اگر نه حدی شمس بی رساله استول نوبه در داده ما امیدی مرکز
 می شدید پس ما را بده و شمس او را بر سر سبزه کور و مدد کار سودی او را که بر حد کریم رده نمود
 و روه بودی که در فی سیر شودی از یک غم بر نینه غمی که زرد و دی بعد از این اصد و باب قده شست
 و برای زمره عایشه صدقه رضی الله عنهما و حکایتی دور و در را پست و رعایت ادب اتفاق می بیند که کتب خط
 در برابر حضرت آن مطوی باشد و گویا که بسپار احوال است که سال حم از حجت که عوده انوار و اصداده صد بده

[illegible]

SECRET

100

وہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک عجیب سی چیز دیکھی ہے۔ وہاں سے واپس آ کر اس نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک عجیب سی چیز دیکھی ہے۔

کتاب که در این کتابخانه است، نقد کرده و ذکر کرده و بعضی از آن را به دست خود

فصل پنجم در بیان بعضی از احوال و مشاغل
و بعضی از صنایع و حرفه‌ها

و این جماعت را در این می است رحمه الله همیشه در دست عدلی

یافت و در دنیا با آنکه حرف حور و مطیعو مجسمه ذول کشت و کونین چنان بود که با غم شش منیانه

بیطبع که دستهای او منکشته

ایان بر دزدان و رانان کرمه کا : و میان : یکوی حبانج منفسه ای خود بخاک

مذلل خطاب لعبت وازمطه مطهر بالغ است در روح و اشعار ما که ایمان به خدا

این کتاب باطل است یعنی باسی که مومنان بعد از اسماعیل دروغ کمان نیک بردند
 اشته و صفوان و دیگران که مطا و اشک

یسمه و عنوان و مسدود می که بروحانی مطلع باشد و بد این سخن
و غی روشن است و خوشی و تعالی و در هر حال را به این حد و

[illegible]

ان کو دیکھ کر وہ بے پروا ہو کر چلا گیا۔

یہاں سے اس کی یادیں ابھرنی لگیں۔

سیدی اکملہ فرو کفر شدی اس جن بر منہاں جو کہ اجنبی ہی پرستید
 میکشد بر منہاں جو انجیری را کہ بدان علم شد شنبہ یعنی جن از رو
 جو میکشد و می پذیرد انجیری اگر کفشد سہل و آسان بود بران متغیر جن
 و حال المکملہ ان نزدیک خدا می برکت و عقوبت بسیار بدان مذتب چنان
 راست باہل میت نوہ و کتب قرآن و استغفار منصب ریالت و اصناف مذکور است
 کہ ام ایوب زوچہ ابو ایوب انصاری رضی اللہ عنہ کہ سیدہ جمی کہ مردم در باب عائشہ صدیقہ
 ضیائہ میگویند گفت فی پس ابو ایوب فرمود کہ شنودہم کہ در باب عائشہ صدیقہ
 ضیائہ غنا تمت کردہ اند اما آن دروغ است چہ تو بہ نسبت من این فعل را مہربان
 لا وند ابو ایوب گفت کہ و اند عائشہ بقرارت سبت باہل علم علیہ السلام
 این عمل کی روا دواہن بہان است حق بجانب تعالی فرمود کہ

تا پسند گیرند و از طریق آداب اخلاف نورند ما عجم و خدای هم ماست بطهارت ذیل عایشه
 حکم کنند و بجزه زمره و از غیب و ار کرار پد که گند عیب و همین بایست که قطره که بر کر کل سید
 این پسند چه برستی که اما که و ویت دارند اما که فاش کرد درشت با می بی نسبت
 فاشه بدین درشت این که با عیان آورده اند و خواهند که مردم از زبان گیرند و درشت
 خدای بر و ناک که در دنیا بحد قدف و بدنامی در آن پیرای می نشیند و خدا
 میدهد که چه خوش کرده اید و شما را از امید آیند و اگر فضل خدای بود
 بر داری که بر شما خوشبختی و مهربانی بود و کار و آنکه خدای مهربان است
 زمره مقف و براه را هر که انداخته است و خجسته است و حجاب قاف در که دارند
 عقوت کلی شاف و اعیان الله است که شک کرده اید و سر وی کنید که معنی
 فی المصطفی و ارمیغیت یا و سوسهای او را و قدف عایشه و چه که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکتوبہ مستند و مستطاب ان کنت

یگانہ ملک کی سطح آزاد و برائے ساز کے حاصل شدہ راہ را از ادکن اور وہ اندک حجتہ الہیہ

بغیر لیکر حمید و است ایستاز ایران لکری و جبر پهلوی چری سیرت معاود و سیرت

[illegible]

کتابخانه خوارزمی در تهران
کتابخانه خوارزمی در تهران

نہانہ ذکر از دہ تھیں مقصداً ہی چاہت و اکراہ ہمہ حال ممنوع پس خوشحاجہ و تعالیٰ میگوید شہداء اگر گواہی

ماں زندگانی دنیا: کرب سان و فوج مستی بولادستان و پیمان

اور وہ خط لکھ کر بھی کہ صحت تیرے ہی فریاد ہے کہ اگر وہی جہاں تیرے ہی ہادی ہے۔

سکھار بڑنا سہ سہی جی ارس لڑو لڑو ان بجان بیکان

تو حق تو پرستی و نما سوئی سما
 استیلا در روشن و صبح یحیی و حفص کبیر بانجا

یعنی روشن کنینہ حال از حد و دو حکام و مساوی فرماویم

پیش از شایقی شصتبه مانند فیصله ایان و قصه غایبه است رسی اند غنا که ماسه دارد و قصه حکم

عبدالرحمن قنوج تمت وقصد يوسف عليه السلام در راه دمه و موعظه و فرستادیم پند می دهیم این است

برای برتیر کا این تخصیص معیان حمد اماعت بواسطه وصاح

[illegible]

[illegible]

بسیار است و از آنکه عالم از او معلوم است و او منزه است و از آنکه با ذات حق
که از او معلوم است و از آنکه با ذات حق که از او معلوم است و از آنکه با ذات حق
مجموع است و از آنکه با ذات حق که از او معلوم است و از آنکه با ذات حق
در شرح ربانیت و منوره که هر چه از آن گفت اول سنی درک شود و اگر چه از ادراک این ادراک عالم
و از غایت ظهوری باشد که در ادراک کمال و اشکال و سیاحت که محاط است با نهاد و هیئت
که در زوینت با وجود این پیسنده در ادراک ضیاء حاصل شود و غیبت معلوم می گردد که در غیبت
امر دیگر در کرب بوده که ضیاء است یحیی بر پستی صافی که محاط است با لوان و ضیاء و اشک زینت
بجمع موجودات رسی خارجی قیوم حمایت و ادراک ششی بی ادراک و محاط است اگر چه از ادراک
او غافل باشد و غیبت بوطه دوام ظهور است که اگر آن به چون ضیاء غیبت بی ظاهر می باشد
ادراک موجودات دیگر که نور و جوازی است سجا به برادر بود مستی که بدات خود به بدست جو
ات مکنونات از وی یافت ظهور هر چه که از سر و جوده افق دور در ظلمت نیستی باید پیستور
در سبانه سخن یقین آورده که سنی خدا تعالی سدا تر از همه مستجاب است زیرا که او خورنده است و پیدا
سایر مستجاب در انت الله تعالی همه اشیا بی سنی او عدم محض است و مبدل ادراک همه
انیت و هم جانب مدرک و هر چه ادراک کمی محسوس می درک بود و اگر چه از ادراک آن ادراک عالم
و از سنی ظهور محمی مانند همه عالم نور و سنی پیدائگی او کرد و در عالم موبدا رسی از ادان که او
خورشید ممان به نور شمع حمید در پیا بان مشهور صفتی نوری که منوب به دست باشد مانند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینکه بایست آن را پس از آنکه در روزی حساب کند یا زیاده و کمتری
کند و زیاده و کمتری را در روزی حساب کند یا زیاده و کمتری را در روزی
فرماید که هرگز بواسطه این خطا نکند یا زیاده و کمتری را در روزی
نمیخواهد پس در این روزی حساب کند یا زیاده و کمتری را در روزی
و اما که نوشته حق اگر دیدند بر این غلطی ایشان که در صورت نیکو نماید
صالحه حم و عتیقه و اطعام فق و امثال آن گنبد مانند پست نفعه بر بنی هوار
است که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین پستی افتد لمعان آن درخشند و در نظر
چون آبی عوج بحسب الطمان نهد و از آن نشانه آبی روی بوی ارد حی و حیوان
برسند چون صغی که در تو سم آب کرده نیاید آن بطون مضور خود را حیری
نزدیک کردار عویش یا خیای را حساب کنند خود یاد پس تمام بر سر
ه که دار او بروی که حساب اصکار کرده باشد و خود را می زد و چسب است
یکی او را حساب دیگری باز ندارد و متشیل کرد اعمال کافر را بر آب و او را تیشه کا
پس همچنانکه تیشه از سر آب نماند سده غشش زیاده میشود کافرازا میساید و اشغال خود
نیابند حسرت و حسه افزون میگردد و از آنکه یازدار ایشان باشد چون تار یکسانی ترا که
در دریا می کشد که دم بدم بجهت می پوشد آن دریا را موجی و فیه موج را با لای آن

و اگر این فواید در موج مالی بحالت ابری که ابر را بخود جدا کرده و در فواید مالی که در موج است
فقط بعضی بعضی ملازمی بعضی تراکم شده یعنی طشت بحر و طشت موج و اول طشت در موج مالی است
در خارج بیرون آرد کسی دست خود را که در قریب بعضی موج پدید است بچشم که در فواید
بدینند از بیجان ناکید شدت ظلمات یعنی دانه را تمیز و نزدیک است که همینند

وہرگز ایم و معتز نہ کرو خدا کی کونہ ہر دور اور وقت قسمت لکھی ہے اس طاقیت مراد راہ ہے۔

اربع نوزی این مسیل مکر است و مخفای کفار را ظلمات اعمال سراه اویت و بحر محی دل او و موج

اچھے دل راجی پوشہ اجمل و شرک و سحاب مہر خدایان بران پس کردار و کفارش عظیم است

و مدخل و بحر طاعت و رجوع اور وز قیامت ہم بظلمت پس عین مومنین کہ اور نورانی نور

فوائد اہل بیت بعض مومنان ارتیرہ کی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند

کافرتار یک دل را دیگر است حال و نچال او کایش طمت است

پستج مسکویہ مراور و سپاکی باء مسکنہ مقابلہ باء دلالت حال

و اما کہ در آسمانها و زمین است

له بال کتاده باشند در مواصف کشید و تخفیف طریبات که او میان و زمین و پها

یا و لایین صنع درو طهر تر است چه اجزا نم فید که اصله بایل مرکز اند اعطای فوت مستطی

وقدرت و فوق در سو و الهام بطوحی یونیت صف کشیدن با آنکه در حجاب صف کشیده

بناست قاطع کجا قدرت صانع کل بر یکی از ازل آسمان و زمین یا میان مجموع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گشت تا بخت بدید که در میان کوه و دریا
 یکباره از آسمان باران میبارید و در میان
 جبهه و انتهای آن دریا که در میان کوه و دریا
 نهاد چشم خود را بر آن دریا که در میان کوه و دریا
 بل قهر و استیاج تو مانع کار نیست که در میان کوه و دریا
 نبوت عمت و اخلاص او ماوه کردیم بی ادب است برای کسی که ادب است که
 و گویند سیرانامیت از نام بی دوزخ چون پیمند اسرار یعنی سحر و قیامت و آتش و
 و این حدیث بعد از دعای دور که صد پاره و بقول پانصد پاره بعد بود همان است
 و این حدیث از او جوشیدن جسم و با الکی پنجاه درون سماک یعنی بیست و سه درون سماک
 و نامه را بود و صاحب نوافل بود که چون نزدیک مایه و شود بهین است و شکر و حسنی و رسالت
 سر کند که پس چشم گیرد و بر توبه و چون در اندیشه شود سرکان و از او رخ
 ملک که موجب زیاده ای که باشد و تیر آورده که جسم بر کافران ملک باشد که بن بن نیز در تیر زده و سیان
 در زمین بکان ملک نکند و این حدیث که در دستهای انسان را بر کردن ایشان بر کمره ای که در زمین و آسمان
 نرسد و شیرین میگرداند و بخواند و خود دهد و در آن مقام و پاکتی عیسی میور کنند و خود بدو پاک و گوشت
 یا شور و این حدیث که کسی که در آورده پاک خود باشد و در راه اسیر و بعضی دیگر از تفسیر بر گوشت که اول
 را از اهل دوزخ که جاه و پستانه افسوس و جدا از آتش بر پاشند و او را بر منی خود و اهل میکشند و در

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وعلیهم السلام

این دعا را هر روز بخواند

در هر وقت که خواهد

و در هر حال که خواهد

و در هر وقت که خواهد

و در هر حال که خواهد

و در هر وقت که خواهد

و در هر حال که خواهد

و در هر وقت که خواهد

و در هر حال که خواهد

و در هر وقت که خواهد

و در هر حال که خواهد

و در هر وقت که خواهد

و در هر حال که خواهد

و در هر وقت که خواهد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لعلی بزمی نشانی شمعین بر منبتی بنام کعبه در پیشگاه تو ایستاده
 عبقای مرغیم که بنام کعبه در پیشگاه تو ایستاده
 چرخه را نشیند گردند و خدای فرمود که ای کعبه ای که در پیشگاه تو ایستاده
 از خدای میان قیامت و نمود و اهل کعبه ای که در پیشگاه تو ایستاده
 و اهل کعبه ای که در پیشگاه تو ایستاده
 بایست و بیم کردیم از احوال تو که در پیشگاه تو ایستاده
 غریب است و بیم کردیم از احوال تو که در پیشگاه تو ایستاده
 بر روی کعبه ای که در پیشگاه تو ایستاده
 مراد از این به سده و هشت که شد بذرک دلت موقوفات و لوط عایشا و علیه السلام در اینجا شش و بعد از
 انقلاب آن حق سبحانه و تعالی را بدید بر اهل آن و کفار و مشرکین را میکشد و کفر
 ایان بودند که در هر روز
 آنست که دیدند بطلان استند از روی کفر
 امید می دارند
 و چون چشمت ترا
 فرامیگردد ترا
 با او استهزا کنند و از روی تکلم میگویند
 آنا این کس است که او را بعت الله و شعله
 بر آتش خدای و مستاد پیغمبران به بدستی که نذر دیک که او سخن فرستد باری حمد در ع
 و اطهار و نازل بر عیسی که مراد از این است که او را بعت الله و شعله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واصل رکنی که از حرکت نفس باشد و چون حرکت شود و از آنجا که جگر ساکن و اگر فایده نباشد
 قطع حرکت بقای از زمین و از خاک و از خاک که تمام است و از خاک که تمام است و از خاک که تمام است
 روی صخره بر تو چو شیشه گشت / نتواند نفس بی آن صخره باشد / و قایل حقایق این است
 بسیارست مطالع بعضی از آن که به خواب غفلت می آید و در آنجا که غفلت و غفلت می آید
 و او این کسی است که ساخت / و از برای شما شب / و از برای شما شب / و از برای شما شب
 و خواب راحتی باید آن بایستی / و کرد انید روز را / و کرد انید روز را / و کرد انید روز را
 و در خواب معیشت کند / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 بعثت موت بعد از موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 و او آنکست که فرستاد باد / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 تزلزل کرد که و باران است / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 و فرو دستارم / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 تازن کنی چنان آب / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 در زمستان خشک و ده تن / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 چهار پایان / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 که بدان آشنایید / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت / و گفته اند نوم مشابه موت
 میان دمانی بلدان مختلفه و اوقات مختلفه و اوقات مختلفه و اوقات مختلفه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این کار را در این دنیا و آن دنیا
و در هر حال که خواهد بود
توبه کند و ترک کند و بگوید و بکند و بداند
یعنی بارگشتی سلام عمل نماید
کنان این ساز را بنویسم یا معاصی اجتناب می کند و او را حق طاعت ایجابی
آن بت نماید یا دل کند لغو را با ایمان در آخرت مبدل سازد و رنجش و گناهش و سرشت
آن را نه کند و نه رنج به مهر بان ایشان ثابت بود در دل ایشان یعنی هر که توبه
از معاصی در حرکت نفس و زما یعنی هر که از معاصی بگریزد غیر اینها توبه کند و دست باز دارد
و بماند عمل ستودنی یعنی مافی مافات باشد
بنو اب خدی باز شستی با روح میکند حق روح میسندین و بندگان حق آنانند
حاضر نشوند بعد از منزه گان بود و فشار می آید از نگاه ایشان با مجلس شصت
مبتدعان یا کواهی دروغ ندهند و چون بگذرند محضی نمایند
بگذرد بر هر کار و بردباران می کنند گان آن و بگذرد و آنانند که چون میند
داده شوند بآیه های که ورد کار ایشان یعنی مواظقان و عبادتگاه بروی
در نیفتادند بران یعنی نه استادند نزدیک اجتماع آن گمان که نشوند اسرار انرا و نمایان
و نه کوران که نه بیند لغو را انرا بلکه گوش هوش شنیدند و بدید بصیرت جلوات جمال انرا و نه حاصل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام از این سخن در جواب از بسید رسیده بود و بیایم به این سخن که
 حضرت موسی و هارون در این سفر که از آنجا که او میفرمودند از این سفر که
 مانع از آن بودند که از این سفر که از آنجا که او میفرمودند از این سفر که
 که من از حقیقت بود که او میفرمودند از آنجا که او میفرمودند از این سفر که
 من دید که شامست و شب است و از آنجا که او میفرمودند از این سفر که
 آیات بنا بر او واضح آن بر من آمد گفت و چون فهمم چرا از آنجا که او میفرمودند از این سفر که
 شام بر من سخن را در میان خود
 است که جواب مطابق سوال من بود گفت موسی
 مشرق و مغرب است و آنچه میان شرق و مغرب باشد
 سما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما چنین خواهد بود در این سخن از حقیقت
 خوشبختانه آگاهی ممکن است و هر دو عمل و فهم و فهم و فطانت چه بود سبحان
 من و اوست و متعجب از این همه محبت تا نزد و محبت خدا را که محبت تواند کرد
 بر او مردم چه شبانه که محبت رفتم علم را سوزی خورشید رفته است
 گفت و چون خدا را که از من سوره در مانند اگر فزاکیری ای موسی الهی
 غیری من سوره را که در آنم تراشید از زندانیان آورده اند سخن فرعون را شنید
 بود زیرا که خدا را که از من سوره در مانند اگر فزاکیری ای موسی الهی

موسى عليه السلام چون فرمود که من کعبه را در حجاز ساختم و در آنجا
مذبحی بنا کردم و در آنجا قربانیه می‌خورم و در آنجا نماز می‌کنم و در آنجا
پس از آنکه خبر از آن گشت که اوستی بنی اسرائیل آمده است که یاران دعوای
فرعون را کشته اند و فرعون را در آنجا کشته اند و فرعون را در آنجا
بود آشکارا یعنی شعبانیه او ظاهر بود و فرعون را در آنجا کشته اند و فرعون را در آنجا
کودند چنانچه در وقت فتنه است هیچ هزار کشته گشت و در آنجا کشته گشت
خود را از کربان آورد بعد از آنکه کندم کون فرعون نموده بود و بکربان آورده
بس که است او و سفید و درخشان بود مر نظر است که گفته اند که شعاع
دست مبارک موسی علی نبین و علیه السلام بمشابه نور آفتاب دیده را خیره ساختی گفت و حق
را شرف قوم را که گرد آرد و بودند بدستی که این مرد
چادریست و آن فرعون بر سر سید که بی موسی علیه السلام جان رند حمله ایست گفت
نیست که در قفس چرمهاری عام دارد میخواهد که سرون اند شما
از زمین باغی از دیار مصر چادری خود بس میفرماید شما
در کار و عجز موسی و از ازاوج دعوی بونیت تحضیر مشاورت با قوم افکنند تا از تبه ناری که آن
شمار نموده از پرستندگان در کار موسی علیه السلام مدد طلبید گفتند حسن بن اوست
و برادر او را یاد در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب من پیش از ظهور کذب ایشان نام دم در حجاز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از فحواي كلمات متعان شراب اسير اكلام مقايي نظام ايت عند بن طيعني و سيفني و ميون بر
 و دادم ز خوان طعمني تر پالدم ز شراب بعضي مرا تو قبه ديني سبب كمر بردمان
 كه كرم سينكم ولي يني و او ابر صنت و چون پيار شود موشفين سين و شفا ديد و زانام
 جعفر محمد صادق رضي الله عنه مسؤل است كه چون پيار شود مكنه امر اسفا ديد تو به سمي قدس
 فرمود كه مرضي و بغير ايت و سفا مسا بن نوار واحد قمار و در بجر آورده كه بيماري حلقا
 كوزين است و سفا قطع لعفات و ان و اسه جذب غنا ياتيت كه چون در رسد ساك را
 بر منقطع پاشيكي نوزده يعني شربت تجربه در مرض تعفن باز رهند چه كويت كه چه حوت
 منعت بكيه نوح در درم و او اكر دي ... و كسي كه ميراند مديني بوقت انقباض
 اجل نه پند پس نزنه كردنيد و در اخوت براي محاسبه و محازات امام عدي كه ميراند

[illegible]

[illegible]

10/10/2011

10/10/2011

10/10/2011

10/10/2011

